جملات استاد این بود:

نظریه ی ارتباط گرایی به معنای ساخته شدن شبکه های ارتباطی در دنیای ذهن و خارج چیزی به ذهنم نمی رساند، یعنی نمیدانم این مفاهیم چگونه کنار هم نشسته اند. شاید نخستین بار آن را در کلاس ........ از دکتر ........ شنیدم.

متنی که خودم بعد از کلاس شروع کردم و نصفه ماند:

مدت زیادی بود که ذهنم درگیر موضوع پایان نامه بود. نمیدانستم از کجا باید شروع کنم و چگونه موضوع انتخاب کنم. یکبار رفتم دانشگاه و یک جلسه ی چندساعته با دکتر عدلی داشتم. موضوعات پیشنهادی خودم را گفتم و ایشان هم موضوعات پیشنهادی خودشان را و قرار شد رویشان فکر کنم.

راستش بازهم نتوانستم ذهنم را جمع بندی کنم و انگار منتظر یک اتفاق خارق العاده بودم تا یکهو جمع بندی اتفاق بیفتد! در همین گیر و دار بودم که یک روز آقای دکتر صفایی پور از من پرسیدند موضوع پایان نامه ات چیست؟ موضوعاتی که ذهنم با آنها درگیر شده بود را گفتم و ایشان هم نظرشان را گفتند. بیان اینکه چه اتفاقی بر ذهنم گذشت سهل و ممتنع است اما نتیجه این بود که موضوعات خودم در ذهنم خط خورد. ایشان موضوع جدیدی را به من پیشنهاد دادند. در مورد نظریه ی یادگیری ارتباط گرایی بود. موضوع پیشنهادی ایشان به رشته ی من مربوط نمیشد و مناسب یک دانشجوی روانشناسی بود، اما چراغی را در ذهن من روشن کرد و سوالی که خیلی وقت بود در پس ذهنم بود ولی توجهی به آن نمیکردم. ارتباط بین نظریات یادگیری و حوزه مدیریت آموزشی.

بلافاصله به استادم پیام دادم و گفتم استاد میخواهم در این زمینه کار کنم. پاسخ استاد هم این بود: خیلی خوب است کلیدواژه هایی که به دهنت میرسد را بنویس و نتیجه اش را برای من بفرست! پاسخ استاد هم برایم سیل سوالات مختلف بود که به ذهنم سرازیر شده بود. برخی را به استاد پیام دادم. راستش در بیانشان ملاحظه هم میکردم که مبادا استاد بگوید این دختر ذهنش جمع و جور نیست و اصلا خودش هم نمیداند چه کار میخواهد بکند.

اما پاسخ استاد این بود: فکرت را متمرکز کن روی متغیرهایت، مثلا مدیریت، یادگیری، فضا و فکر کن چطور میتوانی برای اینها سوال طرح کنی.

خیلی جالب بود! جالب را الان میگویم وگرنه همان موقع برایم گنگ بود و گیج کننده. عادت ندارم بیشتر بپرسم. با خودم گفتم فعلا در ابهام معنای این پیام بمان، به وقتش برایت روشن می شود. راستش نمیدانستم چکار باید بکنم. چطور سوال بپرسم. من هیچ سوالی نداشتم. با خودم گفتم احتمالا مطالعه ام کم است و باید وقت بگذارم و در مورد اینها مطالعه کنم.

دست و دلم به هیچ کاری نمیرفت. صدای استاد مدام در گوشم بود، واژه های مدیریت، یادگیری، فضا و احتمالا واژه های دیگری که باید کشفشان میکردم ولی نمیدانستم از کجا! تا اینکه چند روز پیش با خودم گفتم برو سراغ تعدادی مقاله در این زمینه و مطالعه را شروع کن. چندتایی مقاله هم پرینت گرفتم تا در اولین فرصت شروع به مطالعه کنم.

تا اینکه رسیدیم به امروز. امروز در کلاس نگارش انگار که فهمیدم گیر کار من کجاست و چه باید بکنم. گیر من این بود که ننشستم به نوشتن تمام اینهایی که در ذهن من بود. فکر میکردم حتما باید

پرده دوم:

به استاد پیام دادم و گفتم میخواهم در مورد نظریه ی یادگیری ارتباط گرایی و مدیریت آموزشی بنویسم. استاد گفت بنشین و روی متغرهایت فکر کن. واژه های مدیریت، یادگیری، فضا و فکر ببین چه سوالاتی میتوانی پیدا کنی.

پمدیریت، نمیدانم در مورد مدیریت چه چیزی میتوانم بنویسم. اینکه معنای مدیریت چیست، مدیریت در آموزش چه معنایی پیدا میکند و مگر نه اینکه از مدیریت به سمت رهبری رفته ایم؟ در مدیریت دانش میگفتیم هنر خلق ارزشها از دارایی های نامشهود است. مدیریت در فضای آموزشی رخ میدهد. فضا در اینجا چیست؟ مدیر برای ایجاد یک فضای آموزشی به چه امکاناتی نیاز دارد؟ خودش باید چه ویژگیهایی داشته باشد؟ چه دانشی باید داشته باشد؟

می شود گفت مدیری